

شهریاران کیانی از شاهنامه تا دیوان حافظ

روشنک رزمگیر*

چکیده

در ادوار پس از فردوسی، کمتر متن ادبی را می‌توان سراغ گرفت که از شاهنامه تاثیر پذیرفته باشد. حافظ نیز که مانند فردوسی زبان آمال و آرزوهای مردم روزگار خود بوده با توجه کردن به قهرمانان شاهنامه و برکشیدن آنها از خاک به افلاک، در واقع آزادی و کرامت انسان ایرانی را یادآور شده است و به سهم خود، آینه‌دار فرهنگ و تمدن شکوهمند این سرزمین گردیده است. در این نوشتار، تنها به برشمردن جلوه‌های بخشی از تاریخ اساطیری ایران - یعنی دودمان کیانیان - در دیوان حافظ پرداخته‌ایم تا شمه‌ای از دلبستگی حافظ به شاهنامه و مندرجات آن را نشان دهیم. **واژگان کلیدی:** شاهنامه، دیوان حافظ، کیانیان، کیتباد، کیکاوس، کیخسرو، بهمن.

مقدمه

یکی از نیکبختی‌های حافظ، زندگی کردن در زمانه‌ای بوده است که در مقطعی از آن شاه شیخ ابواسحاق آل اینجو حاکم فارس بوده و به خاطر تعلق خاطرش به ایران باستانی، هفتصد سال پیش از شکست دولت ساسانی، سعی در ساختن کاخی به تقلید از ایوان مداین داشته است. او با این کار، حس خوشایند گذشته‌گرایی را در دل و جان ساکنان فارس برمی‌انگیخته است و چنان که توصیف جهانگرد مراکشی - ابن بطوطه - که در آن زمان در شیراز بوده، نشان می‌دهد، مردم نیز با شور و شوقی وصف ناپذیر در به انجام رساندن این رخداد تاریخی - فرهنگی مشارکت

razmgir_ro@yahoo.com

*مدرس زبان و ادبیات فارسی - موسسه آموزش عالی اقبال مشهد

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۵



می کرده‌اند: «شاه ابواسحاق تصمیم گرفته بود ایوانی نظیر ایوان کسری بنا کند. لذا فرمان داد که مردم شیراز پایه بنا را بکنند. مردم آن شهر در اجرای فرمان به جنب و جوش بزرگ برخاستند. هر یک از طبقات می کوشیدند در این کار سهم بیشتری داشته باشند و کار رقابت و هم چشمی به جایی رسید که زنبیل های بزرگ چرمین برای خاکبرداری درست کردند و آن سبدها را با پارچه های ابریشمی زربفت پوشانیدند. حتی از این نیز گذشته، پالان و خورجین های دواب را به طرز مزبور می آراستند و برخی کلنگ ها از نقره درست کرده بودند! و در محل کار شمع های فراوان می افروختند و هنگام حفاری و خاکبرداری، بهترین جامه های خود را می پوشیدند و فوطه های حریر بر کمر می بستند و شاه ابواسحاق از جایگاه مخصوص خود عملیات مردم را تماشا می کرد» (ابن بطوطه ۱۳۶۱: ۲۰۲). یکی از بارزترین تاثیرپذیری های حافظ از این شور ایران گرایی در فارس، توجه به شهریاران اساطیری ایران به ویژه پادشاهان کیانی بوده و از آنها بارها برای مضمون پردازی بهره برده است. برای نمونه می توان به یکی از «می سروده ها» یا ساقی نامه های او اشاره کرد که به فراوانی از «شاهان پیشینه» یاد کرده و با بهره مندی از این نام ها و روایات اساطیری و تاریخی مربوط به آنها از بی اعتباری دنیای ناپایدار سخن گفته است:

بیا ساقی آن می که عکسش ز جام	به کیخسرو و جم فرستد پیام
بده تا بگویم به آواز نی	که جمشید کی بود و کاووس کی
بده ساقی آن می کز او جام جم	زند لاف بی نیایی اندر عدم
به من ده که گردم به تایید جام	چو جم آگه از سر عالم تمام
دم از سیر این دیر دیرینه زن	صلایی به شاهان پیشینه زن
همان منزل است این جهان خراب	که دیده ست ایوان افراسیاب
کجا رای پیران لشکر کشش	کجا شیده آن ترک خنجر کشش
نه تنها شد ایوان و قصرش به باد	که کس دخمه نیزش ندارد به یاد
همان مرحله ست این بیابان دور	که گم شد در او لشکر سلم و تور
بده ساقی آن می که عکسش ز جام	به کیخسرو و جم فرستد پیام



چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج که یک جو نیرزد سرای سپنج
بیا ساقی آن آتش تابناک که زردشت می جویدش زیر خاک
مغنی نوایی به گلبانگ رود بگویی و بزن خسروانی سرود
روان بزرگان ز خود شاد کن ز پرویز و از باربد یاد کن
(حافظ شیرازی، ۱۳۶۹: ۳۵۶-۳۶۰)

در این نوشتار به دنبال آن هستیم که نشان دهیم هر یک از پادشاهان کیانی، به ویژه از کیقباد تا بهمن، چه نقشی در مضمون آفرینی‌ها و خیال‌پردازی‌ها حافظ داشته‌اند و خواجه شیراز از چه منظری به این فرمانروایان دومین سلسله اساطیری ایران می‌نگریسته است.

کیانیان

پیش از پرداختن به شهریاران کیانی به اختصار باید گفت که کیانیان دومین سلسله اساطیری ایران محسوب می‌شوند که پس از پیشدادیان به فرمانروایی رسیده‌اند و ماجرای چگونگی بر تخت نشاندن کیقباد و نقش پهلوانان خاندان سام به ویژه زال در این امر به تفصیل در شاهنامه آمده است (نک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۳۸/۱). با توجه به برخی مشابهت‌های لفظی میان نام شهریاران این سلسله و پادشاهان هخامنشی، برخی محققان کیانیان را همان هخامنشیان دانسته‌اند و به نظر می‌رسد که این باور در سده‌های گذشته نیز وجود داشته است، چنان که مولف آثار الباقیه به صراحت نوشته که مراد از کیخسرو همان کوروش است (ر.ک. بیرونی، ۱۳۶۳: ۱۵۲). این نظر ابوریحان ناشی از مشابهتی است که میان داستان زندگانی کیخسرو و کوروش وجود دارد به ویژه مشابهت در رفتاری که نیای مادری هر یک از آنها، یعنی افراسیاب با کیخسرو و آستیاگ با کوروش داشته است. مشابهت نام برخی شهریاران این دو سلسله را نیز در نام گشتاسب می‌توان دید؛ یکی گشتاسب فرزند لهراسب و پدر اسفندیار است که به روایت شاهنامه، زرتشت در زمان او ظهور می‌کند و دیگری ویشتاب پدر داریوش اول هخامنشی است. با وجود این، باید گفت اغلب تحقیقات بعدی خاورشناسان نشان داده است که این یکسان‌انگاری کیانیان و هخامنشیان پایه و اعتبار علمی لازم را ندارد (۱) و کیانیان



را باید سلسله‌ای اسطوره‌ای دانست که در اوستا، نوشته‌های پهلوی، شاهنامه فردوسی و بسیاری منابع کهن دیگر مطالب فراوانی درباره شاهان و شاهزادگان آن آمده است.

کیقباد

بنا به روایت فردوسی در شاهنامه، پس از درگذشت گرشاسب (۲)، زال از موبدان و بزرگان ایران می‌خواهد که یک نفر را که از نژاد شاهان است به او معرفی کنند و آنان، قباد را که نسبتش به فریدون می‌رسیده و دور از مردم در البرز می‌زیسته است نام می‌برند. زال فرزندش رستم را به البرز کوه می‌فرستد تا او را با خود بیاورد و بر تخت شاهی بنشانند. قباد پیام و پیشنهاد زال را می‌پذیرد و به این ترتیب، سلسله کیانیان پدید می‌آید. در زمان اوست که تورانیان به ناچار پیشنهاد صلح را می‌پذیرند و جیحون به عنوان مرز ایران و توران تعیین می‌گردد. پس از برقراری صلح، کیقباد به زال و رستم و سایر پهلوانان ایران خلعت می‌بخشد و منشور و عهدنامه فرمانروایی بر زابلستان را به رستم می‌دهد. مدت پادشاهی کیقباد در شاهنامه و برخی متون تاریخی کهن یکصد سال ذکر شده اما در برخی نوشته‌های پهلوی نظیر بندهش (نک. دادگی، ۱۳۶۹: ۱۵۵) از پانزده سال پادشاهی کیقباد یاد شده است.

در دیوان حافظ، نام او یک بار به صورت قباد و یک بار هم به صورت کیقباد ذکر شده است. (نک. خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۴۵۵/۱) و نباید او را با قباد پدر انوشیروان اشتباه گرفت.

قدح به شرط ادب گیر ز انکه تر کیش ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد (حافظ شیرازی، همان: ۷۰)

این یادکرد کوتاه از کیقباد در کنار شهریارانی چون جمشید و بهمن، برای نشان دادن بی‌اعتباری دنیاست و آن را باید جزو اندیشه‌های خیامی حافظ به شمار آورد. در یک نگاه کلی می‌توان گفت که کیقباد و دیگر پادشاهان اساطیری ایران در دیوان حافظ، غالباً نماد یک عظمت بر باد رفته هستند که باید مایه عبرت دیگران قرار گیرند. در برخی نسخه‌های بوستان هم حکایتی آمده است که در آن علاوه بر اینکه سخن از نیکنمایی کیقباد است، از کیفیت زوال‌پذیری سلطنت او نیز با بیانی اخلاق‌گرایانه یاد شده است:



حکیمی دعا کرد بر کیقباد
بزرگی در این خرده بر وی گرفت
کرا دانی از خسروان عجم
که در تخت و ملکش نیامد زوال
کرا جاودان ماندن امید مانند
چنین گفت فرزانه هوشمند
که گر پارسا باشد و پاک رو
ازین ملک روزی که دل بر کند
پس این مملکت را نباشد زوال
ز مرگش چه نقصان اگر پارساست

که در پادشاهی زوالست مباد
که دانا نگوید محال ای شگفت
ز عهد فریدون و ضحاک و جم
ز فرزانه مردم نزیید محال
تودیدی کسی را که جاوید ماند
که دانا نگوید سخن ناپسند
طریقت شناس و نصیحت شنو
سرا پرده در ملک دیگر زند
ز ملکی به ملکی کند انتقال
که در دنیی و آخرت پادشاست

(سعدی شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۳۸)

دومین یاد کرد کیقباد در دیوان حافظ را در قصیده‌ای می‌توان دید که در مدح شاه شجاع سروده شده و در آن، از این نخستین پادشاه کیانی در کنار جمشید - که نماد عظمت و بزرگی است - یاد شده و این نشان می‌دهد که در نگاه شاعر، دوران سلطنت کیقباد فر و فروغ چشمگیری داشته است؛ هر چند که در این بیت، به اقتضای مدح، در مرتبتی پایین تر از شاه شجاع قرار گرفته:

تخت تو رشک مسند جمشید و کیقباد
تاج تو غبن افسر دارا و اردوان

(حافظ شیرازی، همان: ص قیز)

کیکاوس

مطابق آنچه که در شاهنامه آمده است پس از درگذشت کیقباد یکی از پسران او که کاوس باشد به پادشاهی می‌رسد. دوران سلطنت کاوس حاوی اتفاقات خوب و بد بسیاری است؛ از ماجرای هفت خان رستم و آغاز جنگ‌های خونخواهی سیاوش گرفته (ر.ک. رزمگیر، ۱۴۰۰: ۱۰۶-۱۱۴) تا زاده شدن کیخسرو و اقدام گیو برای آوردن او به ایران. حمله به مازندران و گرفتار شدن به دست دیو سپید، نبرد با شاه هامارون و عواقب ناگوار آن، و رنجاندن فرزندش سیاوش و پنهانده شدن او به



سرزمین دشمن یعنی توران از مهمترین اشتباهات و رفتارهای نادرست کیکاوس به شمار می‌آید که موجب شده است در حماسه ملی ایران شهریاری خوشنام و قابل احترام نباشد. او حتی پیش از آنکه دوران پادشاهی صدو بیست ساله اش به پایان برسد، فر شاهی را از دست می‌دهد که البته دلیل این امر، برخی اشتباهات دیگر او نظیر آسمان پیمایی و کشتن گاو مرزنا- که در برخی متون پهلوی نظیر گزیده‌های زادسپرم (ص ۱۹) آمده- بوده است.

او سرانجام پس از کشته شدن قاتلان سیاوش، به ویژه افراسیاب و گرسیوز، به دست کیخسرو و پایان یافتن نبردهای کین خواهی، به مرگ طبیعی می‌میرد (۳) و نوه اش کیخسرو، پس از برپاداشتن یک مراسم سوگواری شکوهمند، بر تخت شاهی می‌نشیند:

چهل روز سوگ نیا را بداشت ز شادی شده دور و از تاج و گاه
پس آنکه نشست از بر تخت عاج به سر برنهاد آن دل افروز تاج
سپاه انجمن شد به درگاه شاه ردان و بزرگان زیرین کلاه
به شاهی بر او آفرین خواندند بر آن تاج بر، گوهر افشانند

(فردوسی، همان: ۳۲۶/۴)

در دیوان حافظ بارها به نام کاوس بر می‌خوریم که در اغلب موارد در کنار نام جمشید می‌آید و غالباً هم از شکوه سلطنت بر باد رفته او که نشانی از بی وفایی و بی اعتباری دنیاست سخن می‌رود: که آگهست که کاوس و کی کجا رفتند؟ که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد؟

(حافظ شیرازی، همان: ۷۰)

کی بود در زمانه وفا، جام می‌بیار تا من حکایت جم و کاوس کی کنم
(همان: ۲۴۱)

تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیار تاج کاوس ببرد و کمر کیخسرو
(همان: ۲۸۱)

بده تا بگویم به آواز نی که جمشید کی بود و کاوس کی
(همان: ۳۵۶)



ایبانی نیز هست که در آنها تنها واژه «کی» آمده و با اطمینان نمی توان گفت که مراد از آن، کیکاوس است یا کیخسرو و یا پادشاهی دیگر. این کلمه که از نظر لغوی به معنای «شاه» است و در اصل، لقب عمومی پادشاهان کیانی بوده در شاهنامه و سایر متون ادبی گاهی نیز معنای عام یافته و به معنی مطلق شاه به کار رفته است. به عقیده ما، با توجه به ملازمت و همراهی نام کیکاوس و جمشید در دیوان حافظ، هرگاه واژه «کی» در کنار نام جم یا جمشید آمده باشد مراد از آن، کیکاوس خواهد بود و نه مثلاً کیقباد یا کیخسرو. علاوه بر این همراهی نام جمشید و کیکاوس را در متون باستانی ایران نیز به فراوانی می توان دید چنان که در فرگرد دوم و نندیداد (به نقل از: صفا، ۱۳۵۲: ۵۰۳) آمده است که جمشید و کیکاوس هر دو جاودانه و بی مرگ خلق شده بودند اما بر اثر خطاهای خویش فناپذیر شدند. ملازمت و همراهی نام این دو را در متون پهلوی مینوی خرد و دینکرد نیز می توان مشاهده کرد. بنابراین به نظر می رسد در شعر حافظ نیز در اغلب موارد منظور از «کی» کیکاوس است. به ویژه در مواردی که در کنار نام جمشید - پادشاه پیشدادی - آمده باشد و آن اشعار، مضمونی دال بر بی اعتباری سلطنت دنیوی و ناپایداری عمر آدمی داشته باشد:

شکوه سلطنت و حسن کی ثباتی داد؟ ز تخت جم سخنی مانده است و افسرکی

(حافظ شیرازی، همان: ۲۹۹)

بده جام می و از جم مکن یاد که می داند که جم کی بود و «کی» کی!

(همان: ۲۹۹)

کیخسرو

پس از درگذشت کیکاوس، می بایست پادشاهی به فرزند فره مندش سیاوش می رسید اما چون او در توران بر اثر سعایت گرسیوز و موافقت افراسیاب به دست گروهی زره کشته شد، فرزندش کیخسرو که تباری نیمه ایرانی - نیمه تورانی داشت به سلطنت رسید. کیخسرو در شاهنامه و متون باستانی ایران - از اوستا گرفته تا نوشته های پهلوی - مظهر یک حاکم آرمانی و عدالت پیشه است که پس از گرفتن انتقام خون پدر به پادشاهی می رسد اما چون نگران است که قدرت فرمانروایی، او را نیز مانند جمشید و کاوس و ضحاک گمراه کند پس از مدت کوتاهی از تاج و تخت کناره می گیرد و سرانجام هم به فرمان سروش قدم در راهی می گذارد که انتهایش ناپدید شدن از نظر



مردمان و پیوستن به جاودانگی است. بنا به اعتقاد مزدیسنان، او جزو جاودانانی است که در آخرالزمان به یاری سوشیانت خواهد آمد و به او در از بین بردن نیروهای اهریمنی و برقراری عدالت و دادگری کمک خواهد کرد.

مطابق روایت فردوسی او همیشه برای نبرد با پهلوانان بزرگ حاضر بود و با آنکه پهلوانان ایران از درآمدن پادشاه به جای ایشان به میدان نبرد ننگ داشتند او از این کار خودداری نمی کرد؛ چنان که در یکی از جنگ ها با پشنگ یا شیده پسر افراسیاب که پهلوانی را از پدر به ارث می برد دیرگاهی به جنگ تن به تن مبادرت جست تا سرانجام بر او فائق شد و باز چنان که در شاهنامه می بینیم کیخسرو نخستین پادشاهی است که توانست خطر بزرگ تورانیان را از ایرانشهر منقطع سازد و سراسر ایران و پادشاهان و پهلوانان ایران زمین را از پارس و اصفهان گرفته تا خراسان زیر لوای خویش برای نجات ایران متحد سازد. بنابراین کیخسرو در شاهنامه نیز همچون اوستا پادشاهی شجاع است. (نک. صفا، همان: ۵۲۰) و علاوه بر شجاعت، صفات و خصلت های نیک دیگری چون جوانمردی و عدالت و انصاف و خطاپوشی و کهنترنوازی را با خود دارد و از این حیث، در بین شهریاران اساطیری ایران، بی نظیر و یا حداقل کم نظیر است.

کیخسرو در دیوان حافظ حضور پررنگ تری نسبت به سایر پادشاهان کیانی دارد و به نظر می رسد خواجه رندان از این سه منظر به داستان زندگانی او نگریسته است:

الف. نمادی از یک سلطنت بر باد رفته که نشان دهنده بی اعتباری دنیاست:

بیفشان جرعه ای بر خاک و حال اهل دل بشنو
که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد
(حافظ شیرازی، همان: ۸۲)

تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیار
تاج کاوس بسپرد و کمر کیخسرو
(همان: ۲۸۱)

ب. سمبل عظمت و بزرگی که می تواند در مبالغه های شاعرانه با معشوق یا ممدوح مقایسه گردد؛ هر چند که به اقتضای کلام، معشوق یا ممدوح بر او برتری داده می شود:

صبا از عشق من رمزی بگو با آن شه خوبان
که صد جمشید و کیخسرو غلام کمترین دارد
(همان: ۸۳)



ج. سازنده جام رازآلود گیتی نمای که احوال عالم را در آن می‌توان دید و در ادب عرفانی کنایه از دل عارف است:

گوی خوبی بردی از خوبان خلخ شاد باش جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی
(همان: ۳۰۱)

مراد از جام کیخسرو، همان جام گیتی نمای است که در شاهنامه از آن و کیفیت ساخته شدنش سخن رفته است و کیخسرو، با نگرستن در آن می‌تواند از محل اسارت بیژن آگاه گردد. فردوسی از انتساب این جام به جمشید هیچ سخنی نگفته است اما ظاهراً از قرن ششم هجری به بعد، «چون شهرت جم بیش از کیخسرو بوده و از سوی دیگر، مسلمانان او را با سلیمان پیامبر بنی اسرائیل یکی دانسته‌اند و همچنین در روایات، پیدایش شراب به جمشید منسوب بوده است» (۴)، جام کیخسرو را جام جم و جام جمشید خوانده‌اند» (دهخدا، ۱۳۶۰: ذیل جام). در شعر حافظ از این جام با عناوینی نظیر جام جهان بین، جام جهان نما، جام کیخسرو، جام گیتی نما و جام عالم بین (۵) یاد شده است.

بهمن

کیخسرو پیش از کناره‌گیری از تاج و تخت، لهراسب را به عنوان جانشین خود بر می‌گزیند و پس از وی نیز پسرش گشتاسب به پادشاهی می‌رسد و پس از گشتاسب نوه اش بهمین پسر اسفندیار. با توجه به این که در دیوان حافظ از لهراسب و گشتاسب نامی برده نشده است به این دو نمی‌پردازیم.

به روایت فردوسی، بهمین پس از مرگ پدرش اسفندیار، بنا به وصیت پدر نزد رستم در سیستان می‌ماند تا هنرهای رزم و بزم را از او بیاموزد. پس از گذشت چند سال، جاماسب پس از نگرستن به طالع بهمین، از گشتاسب می‌خواهد تا نوه اش را نزد خویش فراخواند. او نیز در نامه‌ای به رستم این خواسته خود را مطرح می‌کند و اینگونه است که بهمین از سیستان به بلخ می‌آید و پس از درگذشت گشتاسب تاج شاهی را بر سر می‌گذارد. او که از همان آغاز در اندیشه کین خواهی پدرش اسفندیار است به سیستان لشکر می‌کشد و جز زال، دیگر پهلوانان خاندان رستم از جمله فرامرز پسر او را از میان بر می‌دارد.



در دیوان حافظ تنها یک بار از بهمن نام برده شده و داستان زندگانی او هم مانند دیگر پادشاهان کیانی نماد بی اعتباری دنیا و ناپایداری عمر دانسته شده است:

قصدح به شرط ادب گیر زانکه تر کیش ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد
(حافظ شیرازی، همان: ۷۰)

و او آخرین پادشاه کیانی است که در دیوان حافظ به نامش بر می‌خوریم و از شهریاران کیانی نه چندان پر آوازه پس از وی - از جمله همای - نام و نشانی نمی‌یابیم.

نتیجه‌گیری

بدون تردید حافظ با شاهنامه فردوسی آشنا بوده و علاقه وافری به داستان‌های ایران کهن داشته است. شاید بتوان گفت که مراد او از «افسانه» هم در اغلب موارد، همین داستان‌های شاهنامه بوده باشد که در روزگار او زبانزد خاص و عام بوده است. او در ساقی‌نامه و مغنی‌نامه‌های خود نیز که بر وزن شاهنامه اند دهها بار از قهرمانان ملی و اساطیری شاهنامه یاد کرده و به صورت‌های مختلف، شکوه و عظمت آنان را ستوده و جهان‌ناپایدار را به خاطر رفتاری که با ایشان داشته، نکوهیده است. این یادکرد آن گذشته شکوهمند و دریغ و تاسف خوردن بر از دست رفتن آن نام‌آوران، پرکاربردترین مضمونی است که خواجه شیراز با استفاده از نام و روایات مربوط به این بزرگان پیشینه، ساخته و پرداخته است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. برای آگاهی از دلایل نادرست بودن آراء محققانی نظیر هرتل (Hertel) و هرتسفلد (Hertzfeld) مبنی بر یکی دانستن کیانیان و هخامنشیان، بنگرید به: حماسه سرایی در ایران، تالیف دکتر ذبیح‌اله صفا، ص ۴۸۶-۴۸۷.
۲. ابیات مربوط به پادشاهی گرشاسب در اغلب چاپ‌های معتبر شاهنامه، از جمله چاپ دکتر جلال خالقی مطلق، الحاقی دانسته شده است و مندرجات برخی منابع کهن دیگر نیز نشان می‌دهد که زو/زاب را باید آخرین پادشاه پیشدادی به شمار آورد.



۳. در برخی متون تاریخی نظیر اخبار الطول دینوری (ص ۱۴-۱۵) آمده است که مردم ایران علیه کاوس قیام می کنند و او را عزل و زندانی می کنند و سرانجام در زندان می میرد و کیخسرو به پادشاهی برگزیده می شود. چنین روایتی در شاهنامه نیست.
۴. روایات افسانه‌ای مربوط به چگونگی پیدایش شراب متفاوت است؛ در نوروژ نامه (ص ۶۵) از انتساب این روایت به شاه شمیران- که از خویشان جمشیده بوده- سخن گفته شده است و راوندی در راحه الصدور (ص ۴۲۳) آن را به کیقباد منسوب داشته است. اما اغلب منابع، جمشید را پدید آورنده شراب دانسته اند.
۵. برای دیدن شواهد شعری مربوط به این ترکیبات به حافظ نامه استاد بهاء الدین خرمشاهی (ص ۵۶۵-۵۶۶) مراجعه شود.

منابع و مآخذ

- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله، (۱۳۶۱)، سفرنامه این بطوطه، چاپ سوم، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۷۴)، ماجرای پایان ناپذیر حافظ، چاپ دوم، تهران، انتشارات یزدان.
- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۶۳)، آثار الباقیه، چاپ سوم، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد، (۱۳۶۹)، دیوان حافظ، چاپ ششم، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، انتشارات زوار.
- خرمشاهی، بهاء الدین، (۱۳۷۱)، حافظ نامه، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- خیام، عمر بن ابراهیم، (۱۳۸۵)، نوروژنامه، چاپ دوم، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات اساطیر.
- دادگی، فرنیغ، (۱۳۶۹)، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، تهران، انتشارات توس.
- دهخدا، علی اکبر، (۶۰-۱۳۲۵)، لغت نامه، تهران، انتشارات سازمان لغت نامه



- دینوری، ابوحنیفه احمد، (۱۳۶۴)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
- راشد محصل، محمد تقی (مترجم)، (۱۳۶۶)، گزیده‌های زادسپرم، تهران، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- راوندی، محمد بن علی، (۱۳۶۴)، راحه الصدور، چاپ دوم، تصحیح محمد اقبال، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- رزمگیر، روشنگر، (۱۴۰۰)، «سیری در داستان سیاوش با نگاهی به کهن‌الگوی جدال خیر و شر»، فصلنامه پاژ، سال دهم، شماره اول (پیاپی ۴۱)، صص ۱۰۶-۱۱۴.
- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۷۹)، فرهنگ نامهای شاهنامه، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۵۲)، حماسه سرایی در ایران، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.